

شماره 31 هشتم آذر 1402

Անի Հարաբարերը مجله ادبی آنی

وب سایت: <http://aniletters.com>

در این شماره خواهید خواند

- تفاوت موسیقی غربی و موسیقی ایرانی (شرقی) در چیست؟
- پیش بینی بزرگان ادبیات در آینده
- قصه عامیانه به چه نوع قصه هایی گفته میشود؟

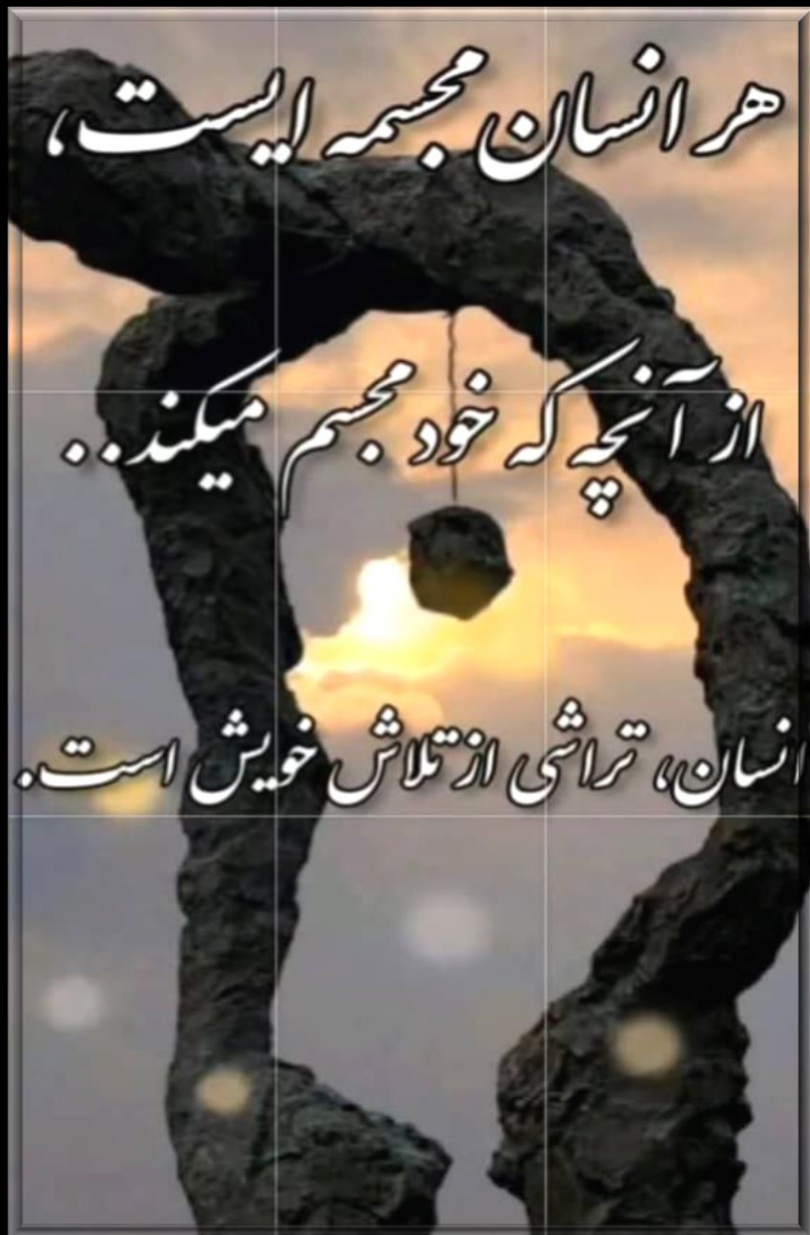
ԱՍՏՐԻԴ ԼԻՆԴԳՐԵՆ

Հայկական պար



فهرست

مقدمه	10-11
بزرگان شعر	12-15
ادبیات جهان	16
ادبیت ارمنی	17
ادبیات ایران	18
شعر شاعران	20-26
حکایت ها	28
تبلیغات	4-6
موسیقی	31
بهداشت دهان و دندان	32
مصاحبه	34-36





طراح وبسایت: داوود محمد کیا

@esher.official

دسته بندی موضوعی: ادبیات
دوره انتشار: هفته نامه
مدیر مسئول: آنیتا - آرزومانیا
شماره: سی و یکم

پست الکترونیکی:

www.ani.arzoomanian@yahoo.com

تلگرام:

t.me/anisettes

اینستاگرام:

[@ani_arzoomanian](https://www.instagram.com/ani_arzoomanian)

وب سایت:

www.aniletters.com

www.anipoetry.ir

تبلیغات

آلبرت آرستاگس یانس

قلم زنی دستی سبک تبریزی روی فلزات گرانبها
،ساخت و تعمیر انواع ظروف و زیور آلات
جهت سفارش با شماره تلفن زیر تماس حاصل
فرمایید.

09190266552

دکتر بهزاد هوشمند

متخصص و جراح بیماری های لثه و ایمپلنت

22019366

22019073

ادوین آرزومانیان

خرید،فروش و تعمیرات تخصصی لپ تاپ و
قطعات
شماره تماس:

09101449966

قلم زنی و نقره سازی ادوارد

ساخت انواع منسوجات نقره
جهت سفارش با شماره تلفن های زیر تماس
حاصل فرمایید.

66710039

09195088536



تجربه حس خوب با اریال یوگا

کالری سوزی بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ کالری

افزایش انعطاف پذیری بدن

از بین بردن گرفتگی عضلات

تسکین فشارهای مفصل و ستون فقرات

تقویت عضلات شکم، پهلو و کمر

افزایش حس حضور در محیط

آزاد کردن اندورفین

افزایش تعادل



mirela__art

Let's relax with
MIRELA

کریم خان

۰۹۳۶ ۹۲۷ ۵۲۲۸

- پلاتو فیزیکیال تئاتر فاریال یوگا و نمایش
- استودیوی ضبط موسیقی و آهنگسازی
- مجهز به فضای باز مجزا

محدوده کریمخان

تلفن تماس:

09369275228

جناب آقای علی دماوندی



[@mirela_art](https://www.instagram.com/mirela_art)

خطاط: علی ملک

مدرس انجمن خوشنویسان ایران

در پس این زندگی از بهر خداست

اینهمه در پس بخوانیم و نماندیم که چه؟

الایا بحسب الساعاتی ادر کاسا و نانو
که عشق اسنان دوزلی افقاد کلها



Ali.malek.art

Հայկական պար

Հայկական պարը սկիզբ է առել դեռևս նախաքրիստոնեական շրջանում, Հայկական լեռնաշխարհում, երբ դեռ պատմական Հայաստանում տիրում էր հեթանոսությունը և հանդիսացել է հայ ժողովրդի բնավորությունը նկարագրող գեղագիտական վառ արտահայտչամիջոցներից մեկը: Իր միջոցով կարելի է տեսնել հայ ժողովրդի մտածողությունը, հոգեկան աշխարհը և բնության ու կյանքի հանդեպ ունեցած վերաբերմունքը:

Մերնդեսերունդ փոխանցվելուց և որոշակի փոփոխությունների արժանանալուց հետո, այն, միննույն է, պահպանել է իր հիմքում ընկած և միայն իրեն հատուկ շարժական, կառուցվածքային և երաժշտական առանձնահատկությունները:



Յարխուշտա պարող տղամարդիկ

Պատմություն

20-րդ դարասկզբին Արևմտյան Հայաստանից Արևելյան Հայաստան են գաղթում բազմաթիվ հայ ընտանիքներ, ովքեր իրենց հետ բերում են երգեր, պարեր և իրենց բնորոշ տարազներ: Բնականաբար, տեղի է ունենում ազգային մշակույթի երկու տարբեր ճյուղերի խաչասերում, ինչի արդյունքում ձևավորվում է նոր՝ առավել հարստացած տարբերակը:

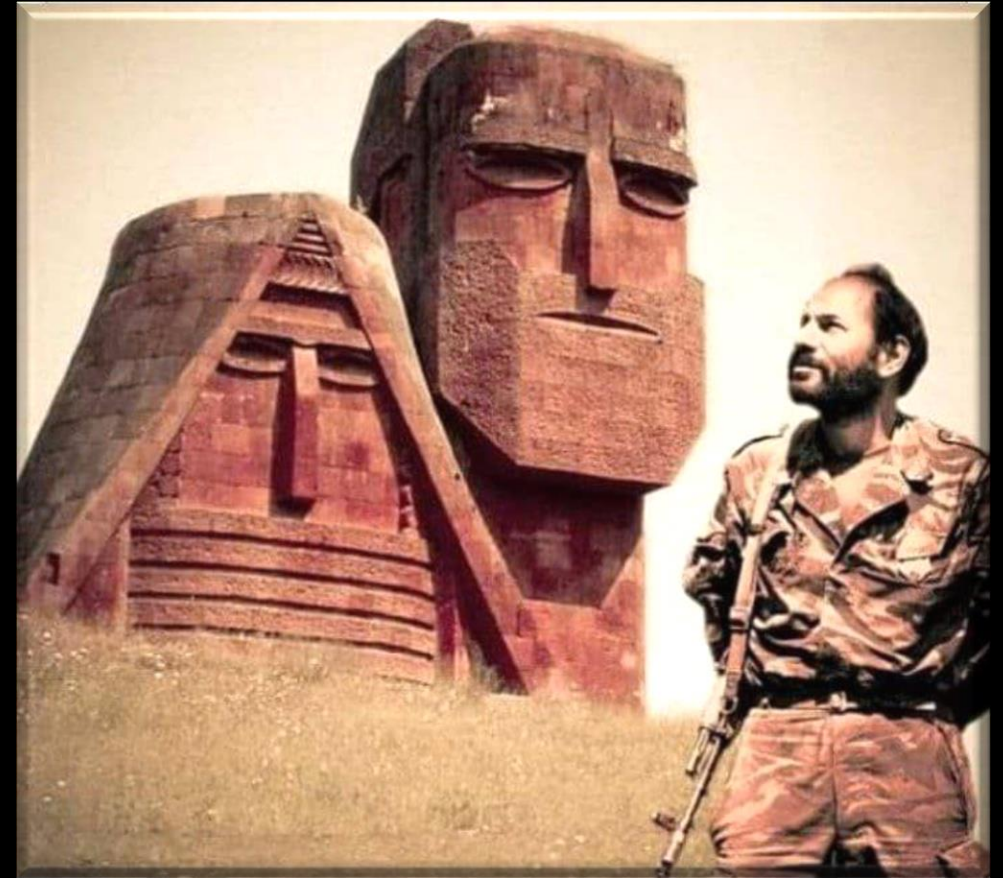
Հայաստանում խորհրդային կարգերի հաստատումից հետո հայկական պարի կրթությունը պետությունը վերցնում է իր վրա: Հիմնվում են պարային ստուդիաներ, որոնք և նպաստում են հետագայում ազգային պարից առանձնացվող ժողովրդական պարի ստեղծմանը: Ներկայումս հայկական ազգային պարը բաժանվում է երկու խմբի՝ ազգագրականի և ժողովրդականի:



Հայկական մշակույթ

Ժողովրդական պարը, ըստ էության, տարբերվում է ազգագրականից: Այն ծնվել է խորհրդային «խորեոգրաֆիկ» դպրոցի կադապարից և, ղեկավարվելով դասական և բալետային պարի ներկայացուցիչների կողմից, հեռացել իր ազգային ակունքներից:

Ինչ վերաբերում է ազգագրականին, ապա վերջինիս հիմքում ընկած է ազգի ընդհանուր նկարագիրը տալու նպատակը: Ազգագրությունը բառը, ինքնին, բնութագրում է մի գիտություն, որն ուսումնասիրում է ժողովուրդների նյութական և հոգևոր մշակույթը, հետևաբար վերջինիս սովորույթները, տեղաշարժերը, ազգային առանձնահատկությունները և դրանց պատմամշակութային առնչությունները: Ազգագրական պարը, միահյուսվելով տվյալ միջավայրի ծեսերի, տոնակատարությունների, հավատալիքների և պաշտամունքների հետ, ստեղծում է հայ ժողովրդի հոգեբանությունը և զգացմունքային աշխարհը նկարագրող մի մշակույթ, որը և հայ պարարվեստն է:



مقدمه

هوش مصنوعی جهان را برهوت نمی‌کند

محمد قاسم‌زاده با تأکید بر این‌که آینده بدون ادبیات برایش متصور نیست، می‌گوید: هوش مصنوعی دارد آدم‌ها را کمی می‌ترساند، آثار فرهنگی جهان از بین نمی‌رود و هوش مصنوعی نیامده که جهان را به برهوت تبدیل کند.

این نویسنده در گفت‌وگو با ایسنا در پاسخ به این‌که چرا ادبیات باید ادامه پیدا کند، اظهار کرد: نسل معاصر برای آیندگان نمی‌نویسند، این نگاه که ما برای آیندگان می‌نویسیم، یک دید غلط است. من در این زمانه زندگی می‌کنم، زندگی را می‌بینم و بر اساس آن می‌نویسم، برای کسانی می‌نویسم که آن‌ها را می‌شناسم نه برای کسانی که نمی‌شناسم. من نمی‌دانم در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد و آیندگان چه کسانی هستند. این زمانه است که مشخص می‌کند من وجود دارم یا ندارم، آینده مشخص می‌کند چه کتابی باشد یا نباشد. ما برای حال می‌نویسیم، برای کسانی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم. زمانه یا اثر را نگه می‌دارد و یا اثر محو می‌شود. هرکسی بگوید برای آینده می‌نویسد مطمئن باشید، اثرش قبل از این‌که خودش نباشد، از بین می‌رود.

او همچنین درباره آینده بدون ادبیات، با اشاره به سخنی از یوسا، گفت: روزگاری تمام علوم از پزشکی گرفته تا فیزیک و شیمی در فلسفه بودند، بعدها همه این‌ها از فلسفه جدا شده، حالت استقلال پیدا کردند و فقط فلسفه ماند. اما چیزی که همه این‌ها را در یکجا جمع می‌کند، ادبیات است. همه این علوم، مرز مشترک دارند و آن ادبیات است. شما در ادبیات پزشکی می‌بینید، فیزیک می‌بینید، شیمی می‌بینید، باستان‌شناسی می‌بینید و... همه این‌ها را در ادبیات می‌بینید.

نویسنده «مردی که خواب می‌فروخت» و «چیدن باد» با تأکید بر این‌که آینده را بدون ادبیات نمی‌بیند، گفت: ممکن است اشکال ادبیات برحسب زندگی آینده ما فرق کند؛ اما ادبیات از بین نمی‌رود؛ زمانی شاعران با ما حرف می‌زدند، الان هیچ شاعری با ما حرف نمی‌زند. زمانی که بشر پا بر روی ماه گذاشت و تازه مردم دانستند ماه چیست و ماه از حالت قبلی‌اش خارج شد. یا امروزه بعد مسافت از بین رفته است، دیگر راه دور وجود ندارد، زمان حافظ کسی تصور نمی‌کرد کسی در تهران باشد و نیم ساعت بعد در شیراز. مطمئناً در آینده چیزهایی به وجود خواهد آمد که امروز به ذهن ما نمی‌رسد.

قاسم‌زاده افزود: اما موضوعاتی در زندگی بشر وجود دارد که موضوعات عام بشری است؛ مولوی، عطار، سنایی، سروانتس، شکسپیر، گوته و دیگران همه در زمان خود زندگی می‌کردند و با دیدگاه‌های خود حرف می‌زدند؛ اما هنوز چیزهایی برای ما دارند و مطمئناً نویسندگانی ما نیز حرف‌هایی برای آیندگان دارند.

این داستان‌نویس خاطرنشان کرد: تاریخ اندیشه بشر این‌گونه نیست که در دوره‌ای محو شود و دیگر اثری از آن نباشد، امروز کسانی هستند که مجموعه آثار افلاطون را تهیه می‌کنند تا بدانند سقراط چه گفته است. سقراط ۲۵۰۰ سال قبل زندگی می‌کرده و زیست‌شان کاملاً متفاوت با انسان‌های امروزی بود، به‌گونه‌ای که اگر الان سقراط به زندگی ما بیاید، با دیدن چیزهایی دیوانه می‌شود. در آینده هم همین شکل است؛ زیرا بشر تحول پیدا می‌کند.

قاسم‌زاده درباره تأثیری که مثلاً هوش مصنوعی می‌تواند بر ادبیات بگذارد، گفت: به نظرم هوش مصنوعی کمی دارد آدم‌ها را می‌ترساند. ولی بشر به این موضوعات غلبه می‌کند؛ زمانی قرن بیستم را به ما گفتند قرن سفر، بعد گفتند قرن اتم و سپس گفتند قرن کامپیوتر. تحولات به‌قدری زیاد بود که قرن اسم عوض می‌کرد. نه کامپیوتر ما را ترساند و نه اتم زیرا بشر همیشه برای معضلاتش راه چاره پیدا می‌کند. در آینده نمی‌دانم هوش مصنوعی به کجا خواهد رسید؛ ولی آیندگان که با هوش مصنوعی زندگی می‌کنند برای خود راه‌حلهایی می‌یابند.

این نویسنده تأکید کرد: آثار فرهنگی جهان از بین نمی‌رود. هوش مصنوعی نیامده که جهان را به برهوت تبدیل کند. همه امکانات دست کیست؟ خب دست آدم‌ها. هوش مصنوعی که خارج از آدم‌ها نیست. آن‌ها برای چه کسی کار می‌کنند؟ برای انسان‌ها. در واقع انسان‌ها به‌وسیله این امکان‌ها به ایده‌های خود عمل می‌کنند.

محمد قاسم‌زاده در پایان گفت: باز هم می‌گویم من جهان بدون ادبیات را تصور نمی‌کنم، جهان ادبیات خواهد داشت؛ زیرا سابقه ادبیات همیشه همراه با بشر است. شما گیلگمش را دارید تا به بورخس و کافکا برسید، مگر ما انسان‌های قرن بیست و یکم گیلگمش را رها کرده‌ایم؟ الان در قرن بیست و یکم باز هم گیلگمش را ترجمه می‌کنیم. مطمئناً در آینده دوره ما را قضاوت خواهند کرد. آینده بشر همیشه بهتر از گذشته خواهد بود.

بخش اول:
بزرگان شعر

ԱՍՏՐԻԴ ԼԻՆԴԳՐԵՆ

Աստրիդ Աննա Էմիլիա Լինդգրեն

14.11.1907 – 28.01.2002

Շվեդ գրող, արձակագիր և սցենարիստ:

Համարվում է աշխարհի 18-րդ ամենաթարգմանված հեղինակը: Լինդգրենի գրքերը համաշխարհային մասշտաբով վաճառվել են 145 միլիոն օրինակով:

Առավել հայտնի գրքերից են «Երկարագուլպա Պեպպին», «Մանչուկն ու Կառլսոնը, որն ապրում է տանիքում», «Ավագակի դուստր Ռոնին» և այլ ստեղծագործություններ, որոնք առանձնահատուկ մասսայականություն էին վայելում (գուցեն՝ այսօր էլ. ցավոք, դժվարանում են պնդել) հատկապես կրտսեր ընթերցողների շրջանում:



Robert Frost

Born in 1874, this quintessential American poet filled his verse with scenes of New England life.

During Frost's long life, poetry underwent many radical changes in form, but Frost's style remained consistent and uniquely his.

In fact, Frost had a long, prolific career and won four Pulitzer Prizes, securing his place among the best poets of the 20th century. He was presented with the Congressional Gold Medal in 1962 and delivered a poem at John F. Kennedy's inauguration. He died in 1963.

His "The Road Not Taken" is one of the best-known American poems of the 20th century.



مارلین ون نیکرک

مارلین ون نیکرک (انگلیسی: Marlene van Niekerk؛ زاده ۱۰ نوامبر ۱۹۵۴) یک شاعر، نویسنده داستان کوتاه و رمان‌نویس اهل آفریقای جنوبی است.

خاتم ون نیکرک در «رشته زبان و فلسفه» از «دانشگاه استلنبوش» فارغ‌التحصیل شده است. وی در حال حاضر در «دیپارتمان زبان هلندی و آفریکانس» در «دانشگاه استلنبوش» مشغول به تدریس است.

منتقدان، استفاده خلاقانه او از زبان عامیانه و چالش‌های زبانی در آثارش را ستوده‌اند. معروف‌ترین رمان وی «تریموف» (Trim of) نام دارد که در سال ۱۹۹۴ منتشر شد و درباره یک خانواده فقیر و آشفته آفریقایی است و فیلمی بر اساس آن ساخته شد که برنده جایزه بهترین فیلم، در «جشنواره بین‌المللی فیلم دوربان» در سال ۲۰۰۸ شد.

وی برنده «جایزه اینگرید یونکر» در سال ۱۹۷۸ و «جایزه هرترزوک» در سال ۲۰۰۷ شده است.

وی نامزد دریافت جایزه من بوکر سال ۲۰۱۵ شده است.



Maya Angelou

Born Marguerite Johnson in St. Louis, Missouri, this poet and activist worked alongside Martin Luther King Jr. and Malcolm X. She worked an impressive array of jobs, from streetcar operator to sex worker to journalist.

She wrote numerous poems, several autobiographies, and news reports. Angelou was a recipient of the Presidential Medal of Freedom (2010) and a Pulitzer Prize nominee (1972). Her best-known poems are “Caged Bird” and “Still I Rise.”

Angelou remained active until she died in 2014, arguably making her one of the best female poets of the 21st century as well as the 20th.



صحنه‌ها استادانه آرایش می‌یافت. لباس و وسایل صحنه به طور کامل تهیه می‌شد. هر هنرپیشه‌ای نقابی بر چهره و کلاه گیسی بر سر داشت که نماینگر خلق و خوی او و نیز نقش او بود. کفش پاشنه بلندی هم به پا می‌کرد تا بر بلندی قامت و هیبت او بیفزاید. در عصر آسכולوس دو هنرپیشه "بعدا سه نفر" وارد صحنه می‌دند، به طوری که هر هنرپیشه ناچار بود در هر یک از چهار نمایشی که ارائه می‌شد به ایفای چند نقش بپردازد.

تئاتر برای اجرا در فضای باز طراحی می‌شد. صندلیها (نخست چوبی، بعد سنگی) محوطه‌ای دایره‌مانند تشکیل میدادند به نام ارکسترا، که جایگاه گروه همسرایان بود. در پشت ارکسترا، رختکن قرار داشت که محل تعویض لباس و دکور بود. معمولاً تغییر صحنه و پرده‌ای در کار نبود. گاه دستگاه‌هایی نظیر جراثقال برای ظهور امدادگر غیبی بر بالای صحنه مورد استفاده قرار می‌گرفت.

ساختمان: به طور کلی ساختمان تراژدی یونانی از قسمت‌های زیر تشکیل می‌یابد:

- 1) پیش‌درآمد (که تراژدی‌های کهن‌تر حذف می‌شد)، شامل مقدمه‌ای است در شرح نمایشنامه که به صورت تک‌گفتار ارائه می‌شد؛ 2) راه، که مراد از آن آواز مقدماتی گروه همسرایان است؛ 3) واقعه عرضی و دخیل (سه یا چهار رویداد)، شامل قسمت‌هایی که در آنها شخصیت‌های اصلی به ارائه بخش‌هایی از طرح نمایش می‌پردازند؛ 4) مقام، و آن آواز گروه همسرایان است که در پی هر واقعه عرضی و دخیل می‌خوانند؛ 5) مقطع، که به آنچه پس از مقام انجام می‌گیرد اطلاق می‌شود.

بخش سوم: ادبیات ارمنی

پس از آن آرتاشس اول دست به ایجاد رفم هایی در داخل کشور زد. شهرهای جدیدی بنا کرد و مناسبات اقتصادی - اجتماعی را به نظم درآورد و به توسعه صنعت و فن و ایجاد نزدیکی و ارتباط بین شهر و روستا پرداخت.

پس از آرتاشس اول، دو فرزند او به ترتیب بر جای پدر نشستند: آرتاوازد اول (115-160 ق.م) و تیگران اول (95-115 ق.م). در همین زمان در آسیای نزدیک تغییرات اساسی نیروهای سیاسی رخ داد. حکومت ایجاد شده در نیمه های قرن سوم ق.م که در اوج قدرت خود بود با حکومت رو به اضمحلال سلوکیان وارد جنگ گردید و با غلبه بر آن، بیش از پیش نیرومند شد. مهرداد دوم (87-113 ق.م) پادشاه پارت مرزهای غربی قلمرو خود را تا به رود فرات گسترش داد. او همچنین با پادشاه ارمنستان، آرتاوازد اول، درگیر شد و وی را مغلوب کرد و برادرزاده آرتاوازد یعنی پسر تیگران اول را که او هم تیگران نام داشت، به گروگان برد. هنگامی که در سال 95 ق.م تخت سلطنت ارمنستان خالی ماند، پادرتی ها تیگران را برای جلوس بر تخت شاهی به ارمنستان فرستادند.

با این شرط که در ازای آزادی و تخت شاهی او، سرزمینی که به " هفتاد جلگه" موسوم بود و در جنوب غربی ارمنستان قرار داشت، به پارت ها واگذار گردد. نخستین دهه های قرن اول پیش از میلاد در تاریخ ارمنستان جای خاصی را اشغال میکند.

بخش چهارم: ادبیات ایران

اگر چه زمزمه عقل را می شنیدم اما می دانستم که حذر را تاب قدر نیست. گاهی از ترس دست وپای خود را گم می کردم و گاهی از حرص (صله ممدوح) پر در می آوردم و شتابان می تاختم. گاهی چون کیوان نحس ، کند می شدم و گاهی چون قمر سعد، تند می رفتم. گاهی آه می کشیدم و گاهی اشک می ریختم. از اشک هایم بر اسبم زیور بسته بودم، اما بیابان از آه دلم خشک شده بود. در حال راندن اشک می ریختم. دلم از سوز عشق و تاب گرما رنجور بود. چهره ام زرد بود اما چشمم از بیدار خوابی سرخ شده بود. راه شمشیر آخته، تیز و تابان بود، اما به جای گوهر شمشیر (شمشیر مرصع) ، نشانه هایی از سم ستوران داشت. هر چند شمشیر وسیله بریدن است اما من راه را با اسب می بریدم. راه مثل شمشیر تیزی بود که شب دیده نمی شد، گویی شب نیام او بود. راهی مخوف که کوهسار و تپه ماهور ها از بیم آن دست های خود را جمع کرده بودند. ستاره از اندوه دل من خون شده بود و دلش به حال من میسوخت و از طرف دیگر از اندوه من گرم و سرخ شده بود. دلم پریشان بود و از گرما مانند پوست چروکیده و خشک شده بود/ مانند شهاب ثاقب که به دنبال شیاطین است، از کوه های بلند فرو می ریختم. در اوج کوه ها گاهی با ستاره پروین هم سخن می شدم و گاه در دشت ها با باد حکایت می گفتم. دلم از بیم تنگ شده و تنم از احساس خطر خرد شده بود. اما بلایی به من نرسیده زیرا مدح وزیر را که حکم دعا دارد زیر لب میخواندم.

@hishdadg



The Shushi choir that is directed by Armenian composer Kristapor (Khachatur) Gara-Murza, 1894, Artsakh

Շուշիի երգչախումբը, որի ղեկավարն է հայ երգահան Քրիստափոր (Խաչատուր) Կարա-Մուրզան, 1894 թ. Արցախ:



بخش ششم:
شعر ناعران

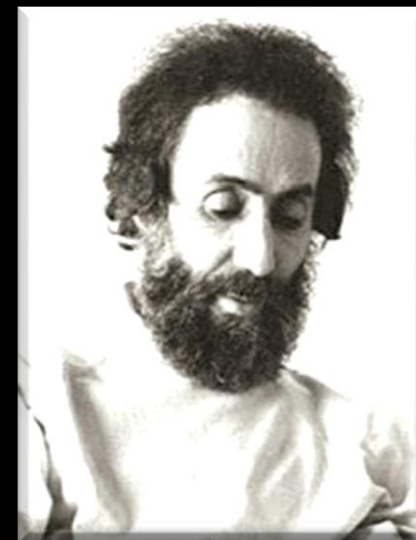
پیش از آنکه با تو روبه‌رو شوم در زندگی حکایتی
نداشتم؛
و اکنون چگونه می‌توانم حکایتی داشت؟
آیا نه چنین است که تو خود تمامی عمر منی؟

از کتاب **#مائه_های_زمینی**
#آندره_ژید

ترجمه: **#پرویز_داریوش #جلال_آل_احمد**

می‌آیی:
شب از چهره‌ها بر می‌خیزد،
راز از هستی می‌پرد.
می‌روی:
چمن تاریک می‌شود،
جوشش چشمه می‌شکند.

#سهراب_سپهری



شهر فانوس

شبگرد مست کوچه های شهر فانوسم
من جاودانه شعله ی پرواز قفتوسم

در سوت و کور کوچه های شهر خاموشی
پژواک ناهنگام در فریاد ناقوسم

اشک شقایق ها شتک زد آینه ها را
گلگون شده جام نگارستان افسوسم

پیچیده آوای چَمَر در طالع ایلیم
من سالها با اضطراب ایل مانوسم

من با غبار آینه سازش نخواهم کرد
هرگز نخواهم گفت از تقدیر مایوسم

از پلک خیس پنجره ، پرواز خواهم کرد
بیهوده در این پیله ی تاریک محبوسم

بی ریشه ها از غارت پاییز می ترسند
من ریشه ی سیراب از عشقم ، نمی پوسم

رویای من بوسیدن چشم شقایق هاست
دیوانه های شهر را هر روز می بوسم

"سلام"

ای دلارام ترین غنچه ی گلزار ، سلام
ای طلوع نفس صبح چمنزار ، سلام

ای فرحبخش ترین رایحه ی عاطفه ها
مژده ی پرتو خورشید پدیدار ، سلام

ردپاهای تو ابراز صمیمانه ی عشق
کوچه های غزل از عطر تو سرشار ، سلام

بوی عطر خنک کوچه ی نارنجستان
خنده ی شاخه ی سرسبز سپیدار سلام

آمدی پنجره ها باز شده سوی بهار
ای شمیم خوش هر لحظه ی دیدار ، سلام

عشق از گردش مستانه ی چشمت پیداست
پاسخ پرسش آینه ی تکرار ، سلام

عطر یاس تو که در صبح خیالم پیچید
بخدا مست نگاه توام انگار ، سلام

#محمد جوکار "یاس خیال" 1397.03.06

#محمد_جوکار "یاس خیال" 1402.02.20



گفتا چرا چو ذره با مهر عشق بازی
گفتم از آنکه هستم سرگشته‌ئی هوایی

#خواجوی_کرمانی

دیدم که برنداشت کسی نَعشَم از زمین
خود نَعشِ خود به شانه گرفتم گریستم...

#عفیف_باختری

"سلام"

ای دلارام ترین غنچه ی گلزار ، سلام
ای طلوع نفس صبح چمنزار ، سلام

ای فرحبخش ترین رایحه ی عاطفه ها
مژده ی پرتو خورشید پدیدار ، سلام

ردپاهای تو ابراز صمیمانه ی عشق
کوچه های غزل از عطر تو سرشار ، سلام

بوی عطر خنک کوچه ی نارنجستان
خنده ی شاخه ی سرسبز سپیدار سلام

آمدی پنجره ها باز شده سوی بهار
ای شمیم خوش هر لحظه ی دیدار ، سلام

عشق از گردش مستانه ی چشمت پیدا است
پاسخ پرسش آیینه ی تکرار ، سلام

عطر یاس تو که در صبح خیالم پیچید
بخدا مست نگاه توام انگار ، سلام

#محمد جوکار "یاس خیال" 1397.03.06

Meeting at Night
By Robert Browning

The gray sea and the long black land;
And the yellow half-moon large and low:
And the startled little waves that leap
In fiery ringlets from their sleep,
As I gain the cove with pushing prow,
And quench its speed I' the slushy sand.

Then a mile of warm sea-scented beach;
Three fields to cross till a farm appears;
A tap at the pane, the quick sharp scratch
And blue spurt of a lighted match,
And a voice less loud, through joys and fears,
Than the two hearts beating each to each!

Song of the Open Road
By Walt Whitman

Afoot and light-hearted I take to the open road,
Healthy, free, the world before me,
The long brown path before me leading wherever I choose.

Henceforth I ask not good-fortune, I myself am good-fortune,
Henceforth I whimper no more, postpone no more, need
nothing,
Done with indoor complaints, libraries, querulous criticisms,
Strong and content I travel the open road.

The earth, that is sufficient,
I do not want the constellations any nearer,
I know they are very well where they are,
I know they suffice for those who belong to them.

(Still here I carry my old delicious burdens,
I carry them, men and women, I carry them with me wherever
I go,
I swear it is impossible for me to get rid of them,
I am fill'd with them, and I will fill them in return.

Alba

Amore mio, nei vapori d'un bar
all'alba, amore mio che inverno
lungo e che brivido attenderti! Qua
dove il marmo nel sangue è gelo, e sa
di rinfresco anche l'occhio, ora nell'ermo
rumore oltre la brina io quale tram
odo, che apre e richiude in eterno
le deserte sue porte?... Amore, io ho fermo
il polso: e se il bicchiere entro il fragore
sottile ha un tremitò tra i denti, è forse
di tali ruote un'eco. Ma tu, amore,
non dormi, ora che in vece la tua già il sole
sgorga, non dirmi che da quelle porte
qui, col tuo passo, già attendo la morte.

Giorgio Caproni

Храни меня, мой талисман,
Храни меня во дни гоненья,
Во дни раскаянья, волненья:
Ты в день печали был мне дан.

Когда подымет океан
Вокруг меня валы ревучи,
Когда грозою грянут тучи —
Храни меня, мой талисман.

В уединенье чуждых стран,
На лоне скучного покоя,
В тревоге пламенного боя
Храни меня, мой талисман.

Священный сладостный обман,
Души волшебное светило...
Оно сокрылось, изменило...
Храни меня, мой талисман.

Пускай же ввек сердечных ран
Не растравит воспоминанье.
Прощай, надежда; спи, желанье;
Храни меня, мой талисман.

А. С. Пушкин



...Ո՞ւմ մտքով կանցներ, թե Գողթնից գաղթած,
Գերանը ջարդած ու սյունը խախտած
Ինչ-որ տնակի կիսախավարում,
Գողթնից շատ հեռո՛ւ, մի խորթ գավառում,
Որտեղ վարակը օտար շարավի
Ուտում էր մարմին ու հոգի կրծում,-
Ո՞ւմ մտքով կանցներ, և ո՞վ էր կարծում,
Թե պիտի շողա Գողթան շառավիղ,
Պիտի բոցկլտա Գողթան պայազատ
Նույնքա՛ն հարագատ,
Նույնքան հա՛յ ազատ,
Որքան և նրանք.
Արժանի ժառանգ
Գողթան գավառի հայ գուսանների,
Փողհար-փանդոռահար վիպասանների՝
Օտարի շնչից զանազանելի,
Այդքանով նաև անհասանելի...

Պարույր Սևակ



Իմ արմատները...
Քարերի մեջ են
Իմ արմատները:
Նախաստեղծ ու բիրտ
Հավիտենության
Դարերի մեջ են
Իմ արմատները: :
Իմ սաղարթները...
Սարերի մեջ են
Իմ սաղարթները...
Անսաղարտ ու կիրթ
Հավիտենության
Արևի մեջ են
Իմ սաղարթները: :
Այս ես եմ: Այսքանն եմ:
Ես Հայաստանն եմ:

Համո Սահյան

Մենք բոլորս, որ գնում ենք մենակ, տրտում,
Որ գնում ենք խանութներում գինի ու հաց,
Որ փնտրում ենք անկարելի մի խնդություն,
Բայց չենք գտնում՝ վազքով տարված ու զբաղված.-
Մենք բոլորս, որ, հոգնաբեկ, չենք նայում վեր -
Մոռանալով աշխարհային չարը, բարին՝
Տրտո՛ւմ կօրհնենք մի իրիկուն օրերը մեր -
Ու կնայենք Հարդագողի ճանապարհին...

1917 Եղիշե Չարենց

Ես չեմ կարող աչքս փակել
Եվ գլուխս դնել բարձին,
Երբ ինչ-որ տեղ, ինչ-որ մի ամպ
Ինչ-որ մի մութ
Մպառնում է լուսաբացին:
Ես չեմ կարող չխառնվել
Այս աշխարհի անց ու դարձին,
Չապրել իմ այս ապրած կյանքի
Օրով, ժամով, ակնթարթով:
Ու քանի դեռ չեմ դառել հող,
Ես չեմ կարող չլինել Ես...
Եվ ինչ լավ է, որ չեմ կարող:

Համո Սահյան



[Ketabe_sepidd](#)

سواد از طریق خواندن به دست نمی آید،
بر اثر اندیشیدن به آنچه خوانده ایم
به دست می آید .



کارل هیلتی



ما حق نداریم به کودکانمان از سنین خردسالی
بیاموزیم که به چه چیزی اعتقاد داشته باشند
بلکه به آنها باید نحوه فکر کردن را
آموزش دهیم ...



ریچارد داوکینز



بخش ششم: حکایت‌ها

هر روز گرگ می‌آمد و گوسفندی می‌درید و می‌رفت،
چوپانان اما به بهانه حمله گرگ، ده گوسفند از گله را
می‌زدیدند

از قضا گرگ مُرد، چوپانان در به در دنبال گرگی بودند که
به گله حمله کند، اما نمی‌یافتند، ناچار با گربه توافق
کردند،

هر روز گربه می‌آمد و میو میو می‌کرد و ده گوسفند از گله
کم میشد...

داستان تحریم‌ها هم همین است، آمریکا با تحریم‌ها یک
گوسفند می‌برد، اینجا ده برابر از کیسه مردم کم میشد،

اینجا خیلی‌ها خوشحالند که گرگ (ترامپ) مُرده است، اما
غافل اند از اینکه بایدن میو میو کردن بلد است .

نقل است: مرد ثروتمندی به پسرش وصیت کرد:

پس از مرگم جورابی به پایم ، میخوام در قبر به پایم جوراب باشد...

وقتی که پدرش فوت کرد و جسدش را روی سنگ شست و شوی گذاشتند
تا غسل بدهند، پسر وصیت پدر خود را به عالم حاضر در قبرستان اظهار
کرد، ولی عالم مانع شد و گفت: هیچ میّتی را بجز کفن با چیزی دیگری
نمیپوشانند!

ولی پسر میّت بسیار اصرار ورزید تا وصیت پدرش را بجای آورند،
سرانجام برخی علمای شهر جمع شدند و روی این موضوع مشورت
میکردند که...

ناگهان شخصی وارد مجلس شد و نامه پدر را به دست پسر داد، پسر
نامه را باز کرد، معلوم شد که (وصیت نامه) پدرش است، آن را با صدای
بلند خواند:

پسرم! میبینی با وجود این همه ثروت و دارایی و باغ و این همه
امکانات، حتی اجازه نیست یک جوراب کهنه را با خود ببرم.

یک روز مرگ به سراغ تو نیز خواهد آمد، هوشیار باش، به توهم اجازه
بردن یک کفن بیشتر نخوانند داد....

پس کوشش کن از دارایی که برایت گذاشته ام و خودت به دست میآوری
خوب استفاده کنی؛ یعنی در راه نیک و خیر به مصرف برسانی و دست
افتاده گان را بگیری؛ زیرا یگانه چیزی که با خودت به قبر خواهی برد،
همان اعمال خودت است.

قصه های عامیانه به انواع قصه های کهن گفته میشود که به صورت شفاهی یا مکتوب در میان اقوام گوناگون از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. قصه ی عامیانه شامل انواع متنوعی از اساطیر، قصه های پریان و نیز قصه های مکتوبی است که موضوعات آن از فرهنگ قومی گرفته شده است.

در قصه های عامیانه جایی برای سبک پردازی و زبان آوری و عرصه ای برای زیبایی شناسی کلام در حد ادبیات عالی، وجود ندارد.

قصه های عامیانه گوینده و شنونده مشخصی ندارد و بیش از دیگر انواع قصه در نویسندگان تاثیر می گذارند، زیرا از کودکی ذهن نویسنده را به خود مشغول داشته اند. والتر بنیامین می گوید: " **قصه نخستین آموزگار کودکان و زمانی نخستین آموزگار بشر بوده است، اغلب راویان و پرورندگان قصه ها زنان هستند که آنها را برای بچه ها نقل می کرده اند.**"

در قصه های عامیانه، ساختار متن در جهت نوعی تقابل بین قهرمانی و شرارت، نیکی مطلق و پلیدی هویت پیدا میکند. قصه گو همه جا به وحدت زیبایی و حقیقت و پاکیزگی اخلاق پای بند است. شر پدیده ای عدمی است که نقصان وجود آدمی را به نمایش می گذارد و هیچ حقیقت پاینده ای را متبلور نمی سازد. وجود فی نفسه نماینده خیر مطلق است. قصه گو به ورای محیط تجربی اش نظر می اندازد و مخاطب را از روزمرگی دور می سازد.

حیطه کنش در قصه عامیانه بسیار گسترده و نامحدود است. در این گونه قصه ها هر گونه کنش شگفت انگیز و تصورپذیری را می توان مشاهده کرد و تخیل جنبه بصری دارد و دیدنی است. قصه حس باورپذیری در مخاطب پدید می آورد و قصه گو با ساختاری باورپذیر دنیای ناشناخته و خیالی را باز می نماید.



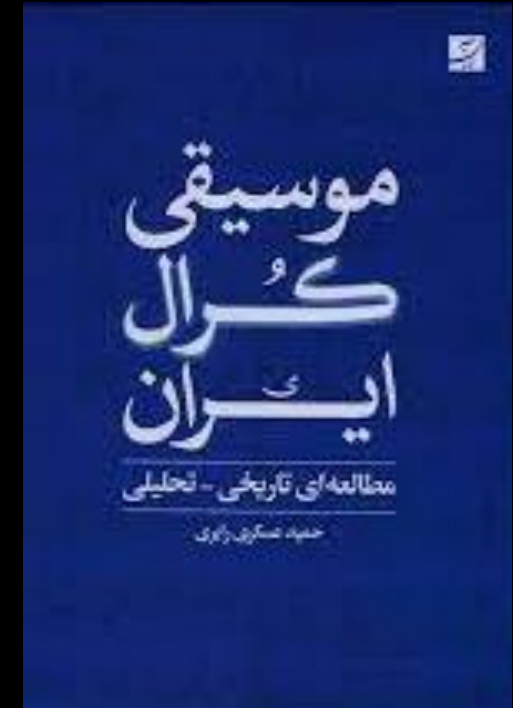
زیبا مسگری نژاد
سبک هایپر رئال سیاه
کد مدل نقاشی 3. t. قلم



t.me/Art.elegant

بخش هفتم: موسیقی

از کتاب "موسیقی کرال ایران"
نویسنده: دکتر حمید عسکری رابری



این انجمن نقش مهمی در معرفی و شناخت آثار موسیقی کلاسیک با برگزاری کنسرت ، دعوت از هنرمندان خارجی و معرفی موسیقی دانان ایرانی ایفا کرد. از دیگر اقدامات مهم هنرهای زیبای کشور تاسیس صداخانه ملی، تاسیس هنرستان موسیقی تبریز در سال 1335 و تاسیس سازمان اپرای تهران در سال 1339 بود. سازمان اپرای تهران در معرفی آثار کلاسیک موثر بود و بنا بر ضرورت در زیر مجموعه آن یک گروه کر ایجاد شد. شکل‌گیری گروه های موسیقی مختلف و گسترش امکانات اجرای موسیقی، توانان به روند شناخت موسیقی کلاسیک کمک کردند. در این بستر گشایش (تالار رودکی در آبان ماه 1346، معنادار و جریان ساز بود. در ادامه نقش اثرگذار هنرستان موسیقی ، در سال 1335 اساسنامه " کنسرواتوار آزاد تهران" به تصویب اداره کل هنرهای زیبای کشور رسید، که در واقع این کنسرواتوار به نوعی ادامه کلاس های شبانه موسیقی کلاسیک هنرستان موسیقی بود که از سال 1332 آغاز شده بود. در سال 1345 رشته موسیقی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران با گرایش موزیکولوژی، آهنگسازی، موسیقی ایرانی و آموزش موسیقی با تلاش نورعلی برومند و مهدی برکشلی ایجاد شد. در سال 1355 بنیاد نامه هنرستان آواز رودکی با هدف تربیت خوانندگان دختر و پسر در رشته اپرا، اپرا کمیک، اپرت و آواز جمعی به تصویب شورای عالی فرهنگ و هنر رسید.

مهم ترین مشکلات دندان درد دندان

بخش هشتم: بهداشت دهان و دندان

یکی از مشکلاتی که معمولاً به دلیل اهمال و غفلت در بهداشت دهان و دندان ایجاد می شود، دندان درد و فساد دندان است. وجود درد در یک یا چند دندان، معمولاً علامت وجود مشکل، در دندان ها یا لثه هاست؛ البته باید به این نکته توجه داشته باشید که درد دندان، گاهی بسیار خفیف و کم می باشد و گاهی بسیار شدید بوده، برای نوجوان قابل تحمل نمی باشد.

علل دندان درد

ممکن است درد شدیدی که به دنبال غذا خوردن یا آشامیدن نوشیدنی های داغ، سرد یا شیرین شروع می شود، علامت اولیه فساد دندان باشد. دندان های شکسته، لثه های پس رفته یا بیماری پیشرفته لثه نیز ممکن است منجر به دندان درد شود. گاهی ممکن است احساس درد در ناحیه انتهایی دهان به سبب رویش دندان عقل باشد.

اگر دندان عقل به طور نسبی بیرون آمده باشد و یا در جهت اشتباه رشد کند، امکان احساس درد به ویژه در لثه ها وجود دارد؛ همچنین در برخی موارد، دندان درد در نتیجه اختلال در جای دیگری از بدن، همچون سینوزیت، عفونت گوش و با مشکل مفصل گیجگاهی فکی ایجاد می شود.



Time will pass and we shall go away
Forever and we shall be forgotten
Our face will be forgotten our voices
And how many there were of us.

*Если я знаю, что знаю мало, я добьюсь того,
чтобы знать больше...*

Ես եմ ,դու ես, ես ու դու

بخش دوم مصاحبه با استاد سامان علی دماوند

عامل تفاوت موسیقی غربی و موسیقی ایرانی (شرقی) رو در چه چیزی میدانید؟

از دو دیدگاه متفاوت می توان به این سوال پاسخ داد. دیدگاه علمی و دیگری دیدگاه عامیانه.

از نظر دیدگاه علمی موسیقی ایرانی موسیقی است که بداهه گونه است و ذاتاً موسیقی ایرانی تک صدایی است، یعنی ارکسترهای مجلسی که وجود داشت از سازهای تار، کمانچه و تمبک و البته خواننده تشکیل می شده است و یا گاهی این همراهی نوازنده با خواننده با یک نی نیز همراه بود که این موضوع از موسیقی محلی ما سرچشمه میگیرد.

به طوری در زمان هایی که در روی زمین کشاورزی یک چوپان همراه گله خودش و حتی در خطه شمال بر زمین های برنج و هم در جنوب هنگام ماهیگیری. در کل این جریان از فرهنگ عامه سرچشمه میگیرد و موسیقی ما در واقع ریشه اش به نوعی از کف خیابان و طبیعت و هستی اش و حتی موسیقی مذهبی ما (تعزیه) هم در دستگاه ها میخوانند از این اصل پیروی میکنند. در موسیقی غربی کلا ریشه اش از مکان ها و ابنیه های مذهبی، کلیساها نشات گرفته مثل باخ و ... و گام تعدیل شده باخ که برای تمامی سازها بر همین اساس است.



درواقع کار مهم باخ این بود که تمامی نیایش های مذهبی آن زمان را به صورت موزیکال با ارگ کلیسا ساخت و به طور کلی موسیقی غرب از آن موقع شکل گرفت . همچنین تمامی فواصل موسیقی رو یکی گرفت یعنی تمام پرده ها و نیم پرده ها از لحاظ فیزیکی یک اندازه است مثلا دو تا دو ریز تا دقیقا یک اندازه هستش ولی در موسیقی ایرانی چنین نیست در واقع سولی کرون هم ربع پرده دقیق نیست. آقای وزیری هم به ربع پرده اشاره کرده است ولی این کارهایی که انجام داده اند برای هماهنگ کردن و آسان کردن بوده . همینطور هم باخ می دانست که اینها یکی نیست باهم در واقع کاری کرد که در کل جهان کسی که مثلا در عربستان پیانو می نوازد با کسی که در اتریش می نوازد و یا کسی که در هند با هم فرکانس پیانو یکی باشد اگر این اتفاق نمی افتاد هر کسی به نوعی متفاوت پیانو مینواخت و امکان هماهنگی وجود نداشت . تفاوت دیگر اینکه ما تو موسیقی شرق صدایی داریم که موسیقی غرب ندارد و آن ربع پرده است که همان سوریو و کرون هست.

2- آهنگسازی در حال حاضر با 50 یا 100 سال پیش چه تفاوتی دارد و در این مدت چه پیشرفتی کرده است؟

بیشتر بخش الهام می باشد. در موسیقی ایرانی که بیشتر تحت تاثیر سیاست است یعنی شرایط و حکومت فعلی کاری کرده که همه به نوعی وارد معقوله سیاست شده اند، از کشاورز گرفته تا فروشنده و غیره همه درگیر این مسئله هستند ولی واقعیت این است که سیاست باید برای سیاستمدار باشد و هنرمند و موسیقی دان باید ساز خودش را بنوازد و هر کسی باید کار خودش رو انجام بدهد ولی چون همه مردم از بالا تا پایین به نوعی درگیر هستند . آهنگساز هم جدای این موضوع نیست و به نوعی ذهنش درگیر در نتیجه ریشه الهام و فرکانس هایی که من به عنوان هنرمند و آهنگساز دریافت می کنم در واقع جز کشتار، جنگ و اخبار بدی که هر لحظه میشنویم و میبینیم ، جز استرس و نگرانی نیست . به همین دلیل آهنگ های امروزی همه پس زمینه های خشم، غم، درد و ناراحتی را دارد حتی آهنگسازهای سنتی هم پرشتاب و خشن هستند به نوعی همیشه گفته آمد ساز را باید بنوازد اما این خشم حتی در لفظ هم دیده میشود و به جای نواختن از کلمه زدن استفاده میشود . در واقع امروزه همه ساز را میزنند و امروز نوازش ساز وجود ندارد. در گذشته طمانینه در ساز بود. وقتی کسی ساز مینواخت این آرامش به وجود می آمد چون شخص مثلا سه روز با شاعر در طبیعت مشاعره میکرد . مشکلات امروز ما از نظر اقتصادی گرفته تا مسائل دیگر به این شدت وجود نداشت و از نظر روحی در آرامش بودند و در نتیجه آهنگ های خوبی هم ساخته میشد چون منبع الهام آرامش بود. و به نوعی باید گفت که ریشه های الهام رو به خشکیده شدن هستند در واقع کیفیت و رامشی که باید انتقال بدهند به مخاطب را ندارند و نتیجه این امر جز کپی کاری و تقلید از دیگر آثار نیست.

در حضور اساتید محترم موسیقی سنتی



3- در بین اساتید مطرح جامعه موسیقی ایران به کدام یکی علاقمندید؟

در آهنگسازها آقای همایون خرم و تجویدی

4- این آهنگسازها چه تاثیری بر شما گذاشته اند؟

بله قطعاً تاثیر داشته اند به دلیل تنوع ملودی ای که دارند، چون در آهنگسازهای عصر حاضر اگر شما آهنگی رو نشینیده باشید و ندانید چه کسی آهنگسازی کرده تا آهنگ رو میشنوید متوجه میشوید آهنگساز چه کسی بوده و این به دلیل است که لهجه ای دارد موسیقی که مکرراً در حال تکرار است و به نوعی میتوان گفت فضای آهنگسازی ایران کپی کاری است و اگر برگردیم به سوال که چه تاثیری داشتند باعث ایجاد خلاقیت شده است. مثلاً در دوران یاحقی تجویدی و خرم و خالقی پر از خلاقیت بوده اند.



هر چهارشنبه ساعت 10 صبح منتشر و در دسترس میباشد.
منتظر شما عزیزان در شبکه های اجتماعی هستیم.

زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست
هر کسی نغمه‌ی خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته به جاست!
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد...

#ژاله_اصفهانی



رمان «ابله» یک از آثار برجسته فنودور داستایفسکی است که در سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۶۹ به زبان روسی منتشر شد. داستایفسکی این رمان را شخصی‌ترین رمان خود نامیده است و در آن بخشی از تجربیات خود را بیان کرده است.

در رمان ابله داستایوفسکی با الهام از تصویری از رنج مسیح، شروع به خلق قهرمانی با «روحی زیبا» و پیگیری سرنوشت چنین فردی در هنگام تماس با واقعیت بی‌رحمانه جامعه معاصرش می‌کند.

کتاب ابله در واقع داستان رویارویی شخصیت‌های جوان طبقه مرفه روسیه است که از سر عشق یا غرور درگیر عواطف و فشارهای روحی می‌شوند و در تلاشند موقعیت خود را مستحکم کنند.

رمان زمانی شروع می‌شود که شاهزاده میشکین بی‌گناه مبتلا به صرع به سن پترزبورگ می‌رسد و خود را در شبکه‌ای از روابط خشونت آمیز و پرشور می‌بیند که منجر به باج‌گیری، خیانت و در نهایت قتل می‌شود.

قهرمان داستان، پرنس میشکین به عنوان شخصیتی معرفی می‌شود که ذاتاً ساده‌دل است و به هر کس اعتماد می‌کند؛ به اضافه اینکه اقامت طولانی‌اش در آسایشگاه سوییسی باعث بی‌تجربگی‌اش در زندگی شده است. به همین دلیل همه او را ابتدا ابله می‌دانند اما با گذشت زمان احترام همه را به خود جلب می‌کند.